ردّ نـــظریهٔ
«کمونیسم تنبلی می‌آورد»

نوشتهٔ یائو وِن یوآن | ترجمهٔ زَنجَرِه

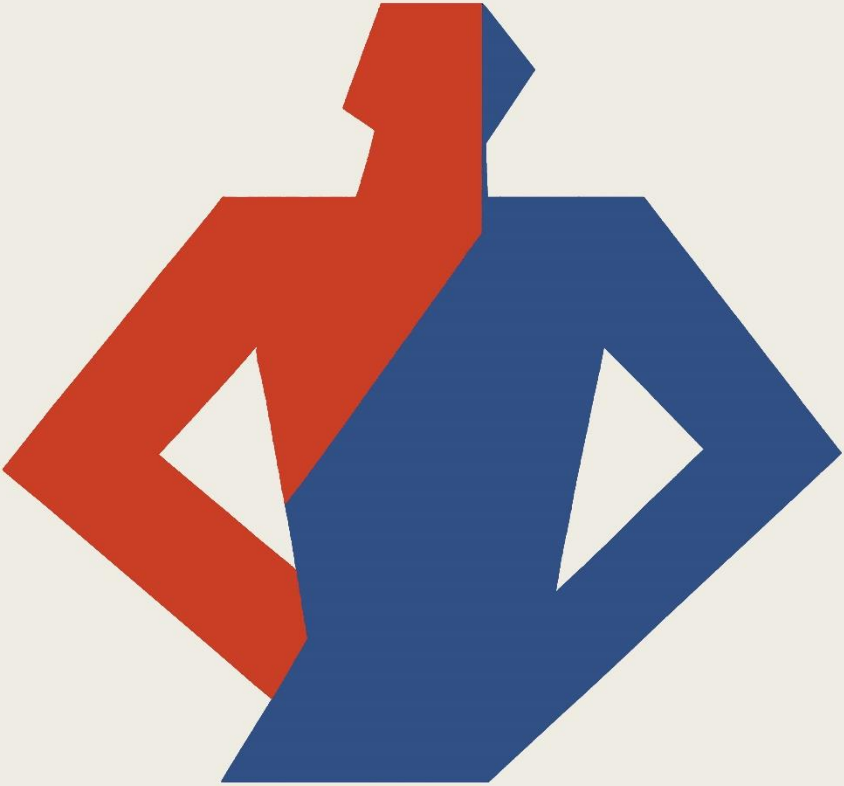

蝉

دَر گَندُمزار زَنجَرِه می‌خوانَد...

ردّ نظریهٔ «کمونیسم تنبلی می‌آورد»[1]

یائو وِن‌یوآن

برخی سرمایه‌داران و روشنفکران بورژوا نگران‌اند که کمونیسم به تن‌پروری و بی‌میلی نسبت به کار بینجامد. در چشم کارگرانِ آگاه، این نگرانی بی‌اساس است و حتی ارزش بحث‌کردن ندارد؛ اما برای کسانی که هنوز خاکِ بارورِ فردگرایی در ذهن‌شان باقی است، چنین نظریه‌ای جذاب می‌نماید. آنان، چون دیگران را به قیاس خود می‌سنجند، می‌پندارند که در جامعهٔ کمونیستی آینده همگان تنبل خواهند شد. می‌گویند: «راحت‌طلبی و بیزاری از کار، طبیعت انسان است»؛ یا «خواسته‌های آدمی بی‌پایان است و اگر هرکس آزاد باشد تا نیازهایش را برآورد، همه‌چیز به آشوب کشیده خواهد شد»؛ و یا «آدمِ پرتلاش نیاز به محرک دارد: نام، مقام، درجه و جز آن. اگر این انگیزه‌ها از میان برود، چه کسی سخت کار خواهد کرد؟» استدلال‌هایشان بی‌پایان در همین مسیر ادامه می‌یابد. ازاین‌رو، لازم است این مسئله را به‌راستی و جدیت بررسی کنیم.

کسانی که می‌پندارند جامعهٔ کمونیستی انباشته از تنبلان خواهد بود، همیشه تنبلی را ویژگی‌ای عام و طبیعی برای نوع بشر می‌دانند، بی‌آن‌که آن را به شرایط اجتماعی پیوند دهند. چنین می‌انگارند که بیزاری از کار سرشتی ذاتی در انسان است؛ و تنها به سبب میل او به بهترخوردن بهتر و زیباتر پوشیدن، یا به‌دنبالِ نام و سود، است که وادار به کار می‌شود و اگر این محرک‌ها از میان برداشته شوند، انسان تنبل

---

[1] منتشرشده در روزنامهٔ وِن‌هویی بائوِ شانگهای، ۲۳ اکتبر ۱۹۵۸. ترجمه‌شده به انگلیسی، در **Survey of China Mainland Press**، شمارهٔ ۱۹۰۰. ترجمه به فارسی در تاریخِ ۱ آبان ۱٤۰٤.

خواهد شد. آنان بدین‌گونه می‌اندیشند و باور دارند که دیگران نیز همان‌گونه می‌اندیشند. در ذهنشان خطور نمی‌کند که درست همین طرز تفکر است که کمونیسم دگرگونش خواهد کرد.

چنان‌که گفته‌اند: «با حشرات تابستانی نمی‌توان از یخ سخن گفت.» تا زمانی که نگرش طبقهٔ استثمارگر به کار دگرگون نشود، هیچ درکی از کمونیسم ممکن نیست. کارگران و دهقانانِ آگاه هرگز نگران «تنبل‌شدن مردم» نیستند، زیرا اندیشه‌هایی چون «راحت‌طلبی» یا «پرداخت پاداش به‌تناسب کار» اساساً در ذهنشان جای ندارد. آنان نیز، چون دیگران را از منظر خود می‌نگرند، به‌طور طبیعی چنین می‌پندارند که در جامعهٔ کمونیستی هرکس زندگی را بر مبنای اصل «یکی برای همه و همه برای یکی» سامان خواهد داد.

به آنان که نظریهٔ «کمونیسم تنبلی می‌آورد» را تبلیغ می‌کنند، باید صریح و بی‌پرده گفت: همان‌گونه که «روش پیروزیِ روحیِ آکیو»[۲] را نمی‌توان «ضعفِ خُلقی انسان» دانست، تنبلی را نیز نمی‌توان «ویژگی عام و فراطبقاتی انسان» یا «نقصی در سرشت آدمی» به شمار آورد. تنبلی در حقیقت عادتی است از نوعِ شیوهٔ زیستِ طبقهٔ استثمارگر و روشنفکرانی که از کارِ مولد دور مانده‌اند؛ و آن مقدار تن‌پروری که در میان شمار اندکی از کارگران دیده می‌شود، بازتابی است از نفوذِ اندیشه‌های همان طبقاتی که کار را خوار می‌شمرند.

می‌گویید کمونیسم تنبلی به‌بار می‌آورد؟ شاید در واقع شیفتهٔ به‌دست‌آوردنِ بی‌زحمتِ چیزها هستید! یکی از این «آقایان»، جامعهٔ کمونیستیِ خیالینِ خود را چنین توصیف کرده است: «در جامعهٔ کمونیستی، هرکس زندگیِ سرمایه‌دارانه‌ای

---

۲ آکیو، شخصیتی‌ست در داستان‌های نویسندهٔ کمونیست چینی، لو شون (۱۹۳۶-۱۸۸۱). آکیو می‌کوشید هر شکست یا تحقیر را نوعی «پیروزی روحی» بداند.

خواهد داشت؛ روزی نیم ساعت کار می‌کند و باقیِ روز را هر طور که دلش بخواهد می‌گذراند: ماهی‌گیری، سیگار کشیدن، لم‌دادن روی مبل، نوشیدن چای، خوردن شیرینی... زندگی‌ای شاد چون ارواح! این است بهشت روی زمین.»

چنین تصویری از جامعهٔ کمونیستی، آن را به جامعه‌ای از تنبلان فرو می‌کاهد. اگر در جامعهٔ کمونیستی قرار باشد همگان «زندگی سرمایه‌دارانه» داشته باشند، پس چرا اصلاً باید طبقهٔ استثمارگر و نفوذ ایدئولوژیک آن را از میان برداشت؟ چرا باید در پیِ تحققِ کمونیسم و پیوندِ آموزش با کارِ مولد بود؟ بی‌تردید در آینده، سطحِ مادّیِ زندگی از آنِ سرمایه‌داران نیز فراتر خواهد رفت، اما هرگز شیوهٔ لذت‌جویانه و خوش‌گذرانِ زندگی بورژوایی مجال ظهور نخواهد یافت؛ کارِ سخت و زیستِ ساده به‌مثابهٔ فضیلت ارج نهاده خواهد شد.

در کمونیسم، سطحِ بالای رفاه مادی هرگز از سطحِ بالای آگاهی در کار جدا نیست. هرچه معیارِ مادّیِ زندگی بالاتر رود، کارگرانِ کمونیست‌منش بیش از پیش به لذتِ کار برای همگان و به شرمِ طلبِ لذتِ فردی آگاه خواهند شد. سخن‌گفتن از کمونیسم، جدا از کارِ کمونیستی، نشانهٔ ناآگاهی کامل از ماهیت جامعهٔ کمونیستی و از ذاتِ زندگیِ سعادتمند است. جامعهٔ کمونیستی را بی‌نظم و بی‌ساختار پنداشتن، خیال‌بافی‌ای است آغشته به فردگرایی. در جامعهٔ کمونیستی، مرکزیتِ دموکراتیک همواره برقرار خواهد بود؛ و مرکزیت دموکراتیک، شیوهٔ کمونیستیِ سامان‌دادنِ درستِ روابط میان فرد و جمع، جزء و کل، و انضباط و آزادی است. برخی می‌کوشند کمونیسم را مطابقِ امیالِ فردگرایانهٔ خود تحریف کنند و آن را به صورتِ هرج‌ومرجی بی‌سازمان، بی‌رهبری و بی‌مرکزیت تصویر کنند. باید مراقب آنان بود.

حال به مسئلهٔ «تنبلان» بازگردیم. دگرگونی میمون‌ها (یا به‌اصطلاح علمی‌تر، انسان‌نمایان) به انسان، نتیجهٔ کار بود. چرا انسان دو دست دارد؟ برای شمردن پول، یا برای برداشتن «استکانِ چای غلیظ» و لم دادن بر مبل؟ در دورانِ انسان‌نمایان نه پولی در کار بود، نه چای غلیظی؛ پس پیدایشِ تدریجیِ دو دست، از دلِ کار برخاست و برای انجامِ کار بود. «دست‌ها نه تنها ابزارِ کار، بلکه زاییدهٔ کارند.»

اگر نیاکان ما تنبل بودند، ما هرگز زاده نمی‌شدیم. از این رو، کار، بنیادی‌ترین ویژگیِ نوعِ انسان است که او را از دیگر جانوران متمایز می‌سازد و نیز بنیادی‌ترین شرطِ پیشرفتِ انسان در هر زمینه است. هر انسانی باید کار کند و از هر دو دستش برای کار بهره گیرد.

در دورانِ اشتراکاتِ اولیه (زمانی که هنوز نه استثماری بود، نه مالکیتِ خصوصی، و نه جدایی میان کارِ یدی و کارِ فکری) انسان هیچ درکی از «تنبلی» نداشت. مردمانِ کمون‌های نخستین «سپیده‌دم به کار می‌رفتند، با غروب خورشید می‌آسودند، چاه می‌کَندند تا آب گیرند، زمین را شخم می‌زدند تا خوراک فراهم آورند»؛ و چیزی از تنبلی نمی‌دانستند. چون هیچ‌کس بی‌کار نمی‌ماند، آشکار است که در زندگی واقعی نیز «دوست‌دارانِ تنبلی» وجود نداشتند؛ اما با پدید آمدنِ طبقاتِ استثمارگر و جدایی میان استثمار و کار، پدیدهٔ تنبلان و تنبلی به‌مثابهٔ واقعیتی اجتماعی ظهور کرد، و چهره‌های تنبل در قصه‌های عامیانه به طنز کشیده شدند.

تنبلیِ معدودی از کارگران، درست از همان انگل‌هایی سرچشمه می‌گیرد که در طبقهٔ استثمارگر، بی‌کار و بی‌زحمت، دستاوردهای دیگران را می‌بلعند.

مردم چین ملتی سخت‌کوش و دلیرند. با دستان خالی، سرزمین خویش را آباد کردند و تاریخ خود را ساختند. در جامعهٔ فئودالی، تنبل‌ترین افراد، مالکان زمین و بازرگانان بزرگ بودند و این نکته را حتی خردمندانِ همان طبقه نیز می‌پذیرفتند. «مردان زمین را شخم نمی‌زدند، زنان نمی‌بافتند؛ تنها جامه‌های فاخر می‌پوشیدند و از بهترین خوراک‌ها می‌خوردند»؛ چنین بود زندگی ثروتمندان. آیا آنان تنبل‌ترین مردمِ جهان نبودند؟ آیا آن اشراف‌زادگانِ جوانی که «جامه‌های خوش‌عطر و چهره‌های تراشیده و غبارِ سفید بر رخ داشتند، بر ارابه‌های آراسته می‌نشستند و کفش‌های پاشنه‌بلند می‌پوشیدند، و آرام و سبک‌بال چون پریان رفت‌وآمد می‌کردند»، تنبل‌تر از آن نبودند که حتی چهار کتاب و پنج کلاسیکِ مورد احترامِ طبقهٔ فئودال را بخوانند؟ آن‌چنان تنبل که دیگران را وامی‌داشتند به‌جای‌شان شعر بسرایند؟

بسیاری از امپراتوران بزرگ‌ترین تنبلانِ جهان بودند: چنان سست و خوش‌گذران که از برپاییِ نشست‌های صبحگاهیِ دربار سر باز می‌زدند، دیر از خواب برمی‌خاستند چون «شبِ بهاری کوتاه است»، و شب و روز در عیش و هرزگی می‌زیستند. حتی شماری از «خردمندان» که به حاکمانِ زمان خود معترض بودند، به تنبلی خو گرفته بودند و در پناه آن از جهان می‌گریختند. شراب و تنبلی، غالباً هم‌نشین یکدیگر بودند. حتی «ژوگه لیانگ» نیز، در دوران خلوت‌گزینی‌اش در لانگ‌چونگ، از خودراضی و آسوده‌زی نبود؛ «با قامتی خمیده، توانِ خویش را در خدمتِ همگانی فرسود» و این، زمانی بود که به مشاورتِ نظامیِ لیو بِی درآمد.

گونچارفِ روسی در آفرینشِ «اُبلوموف» چکیدهٔ تمام‌عیارِ تنبلیِ طبقهٔ ملاکان را بازنمایی کرد: او چنان تنبل است که حتی به برخاستن از بستر نمی‌اندیشد. آیا

نمونه‌ها و شواهدِ بی‌شماری در دست نیست که نشان دهد «راحت‌طلبی و بیزاری از کار» ویژگیِ طبقهٔ استثمارگر است، نه «سرشتِ مشترکِ نوع بشر»؟ تنبلی، در اصل، زادهٔ زندگیِ استثماری است؛ زندگی‌ای جدا از کار و مبتنی بر به‌دست آوردنِ بی‌زحمت. این حقیقت، هم در موردِ طبقهٔ ملاکان صادق است و هم دربارهٔ بورژوازی.

سرمایه‌داران در عمارت‌های مجلل می‌زیند و در تن‌پروری، روی مبل دراز می‌کشند و پول می‌شمارند. زندگیِ موسوم به «آزاد» که روشنفکرانِ بورژوا از آن دم می‌زنند، در واقع گونه‌ای از زندگیِ تنبلانه است. آنان همواره چشم‌به‌راه زیستی «نه چندان پرفشار»اند؛ از جمع‌گرایی بیزارند و از عملِ انقلابی می‌گریزند. می‌خواهند زمانی برای خویش کنار بگذارند تا «بی‌کار» و آسوده بمانند: بر بستر دراز کشند، خمیازه بکشند، شعرهای دورانِ تانگ را از بر بخوانند، «شاد چون پریان» باشند و خود را از زندگیِ مردمِ کارگر جدا کنند.

بنابراین، حذفِ کاملِ طبقاتِ استثمارگر و اندیشهٔ استثمار، زدودنِ تدریجیِ جدایی میان کارِ یدی و کارِ فکری، و تحققِ کمونیسم، دقیقاً برای از میان برداشتنِ پدیدهٔ اجتماعیِ «تنبلان» است. چگونه می‌توان گفت کمونیسم زایندهٔ تنبلی است؟ چه یاوه‌ای است این وارونه‌نماییِ سیاه و سپید!

بی‌تردید می‌توان گفت برای آن‌که آگاهی کمونیستی در میان همهٔ مردم به‌طور چشمگیری ارتقاء یابد، به زمانی نسبتاً دراز نیاز است، و حزب ناگزیر باید کار سیاسی و ایدئولوژیکِ دشواری انجام دهد؛ اما بی‌گمان، این آگاهی را تا حدّی بسیار بالا خواهد برد. در درون صفوف مردم، دگرگونی‌ای تدریجی روی خواهد داد و اندیشه‌های خُردکنندهٔ کار، از راهِ کار و نقد، دگرگون خواهد شد. در این روند، شمار اندکی از افراد که هنوز ذهنشان از اندیشهٔ تنبلی آکنده است، نگرش

خود را نسبت به زندگی اساساً تغییر خواهند داد؛ و افکارشان، خواه تند خواه آرام، با دگرگونی در شیوهٔ زندگی‌شان دگرگون خواهد شد. ضدانقلابیان، آدم‌کشان، دزدان، کلاهبرداران و اوباش و دیگر عناصر ناهنجار نیز ناگزیر خواهند شد خود را از رهگذرِ کار اصلاح کنند. آنان که نمی‌خواهند «به‌اندازهٔ توان کار کنند»، هرگز از سوی مردم اجازه نخواهند یافت که «به‌اندازهٔ نیاز خود بهره ببرند».

می‌توان پیش‌بینی کرد که پس از چندین سال، همهٔ مردم چین به انسان‌های نوینِ کمونیسم بدل خواهند شد و دیگر حتی یک نفر بی‌کار در میان‌شان نخواهد بود. کسانی که در چنین جامعه‌ای پرورش می‌یابند، از کودکی در کارِ مولد مشارکت خواهند کرد. آنان عادتِ زیستن با کار و آموختن را همان‌گونه در خود خواهند پرورد که عادت به خوردن را. کار و دانش به بنیادی‌ترین نیازهای زندگی‌شان بدل خواهد شد. چنان‌که اگر کار نکنند، همان‌قدر بی‌قرار می‌شوند که اگر غذا نخورند گرسنه می‌مانند. آنان از کودکی آموزشِ کمونیستی خواهند دید و به‌گونه‌ای آگاهانه و بی‌چشم‌داشت برای جامعه کار خواهند کرد. از «شهرت و مقام» یا مالکیتِ خصوصی هیچ تصوری نخواهند داشت؛ و چیزی به‌نامِ «تنبل» برایشان ناشناخته خواهد بود. همان‌گونه که موش را فقط در موزه خواهند دید، تصویرِ «تنبلان» را نیز تنها در کتاب‌ها خواهند یافت. «خواسته»شان چیزی نیست جز انجام کارِ خلاقانه، و بزرگ‌ترین خوشبختی‌شان در آفرینشِ ثروتِ تازه برای بشریت است تا دیگران از خوشیِ بیشتری برخوردار شوند. در چنین وضعی، آیا دیگر اثری از «تنبل» باقی خواهد ماند؟

کانگ یووِی نیز می‌هراسید که کمونیسم به تنبلی بینجامد. در کتابِ داتونگ‌شو (کتابِ آرمان‌شهر)، از «چهار تابو» سخن می‌گوید و «تابوی نخست» را «تنبلی» می‌داند. او نمی‌دانست که انسان‌های آن دوران، ذهنی کمونیستی خواهند داشت

نه فردگرایانه. نظریهٔ «هستی اجتماعی تعیین‌کنندهٔ آگاهیِ اجتماعی است» را نیز درنمی‌یافت. در نهایت، او سوسیالیستی آرمان‌گرا بود، که از ضرورتِ پیدایش و از میان رفتنِ تنبلی به‌مثابهٔ پدیده‌ای اجتماعی بی‌خبر ماند.

البته ما آرمان‌گرایانِ خیال‌پرداز نیستیم که بپنداریم در جامعهٔ کمونیستی هیچ تضادی وجود نخواهد داشت. در جامعهٔ کمونیستی نیز تضادهایی میان پیشرو و واپس‌مانده وجود خواهد داشت؛ کسانی خواهند بود که کار را نیکو انجام می‌دهند و کسانی که چندان خوب کار نمی‌کنند. همچنان مبارزات و تحولاتِ ایدئولوژیک ادامه خواهد داشت؛ اما در زندگیِ جمعی، شرایط چنان خواهد بود که هیچ فردِ واپس‌مانده‌ای نتواند «تنبل» بماند. قدرتِ جمعی و نیروی اخلاقی و فکریِ جامعه آن‌قدر نیرومند خواهد بود که افرادِ عقب‌مانده به‌سرعت ناگزیر از پیشرفت شوند.

در نمایشنامهٔ «برادر و خواهر زمینِ بایر را می‌شکافند»، خواهر می‌خواند: «ای جوانِ نیرومند، چگونه می‌توانی چون کرمی تنبل در بستر دراز بکشی؟» و برادر، بی‌درنگ، بیل را برمی‌دارد و به مزرعه می‌رود. این صحنه در جامعهٔ نوینِ دموکراتیک رخ می‌دهد، جامعه‌ای که با جامعهٔ کمونیستی قابل قیاس نیست. بنابراین روشن است که «تنبلی» به‌مثابهٔ پدیده‌ای اجتماعی، بی‌گمان در جامعهٔ کمونیستی ریشه‌کن خواهد شد. «تنبلی» که زادهٔ مالکیتِ خصوصی است، با زوالِ مالکیت خصوصی نیز به‌کلی نابود می‌شود.

در شرایط کنونی نیز، نگرش به کارِ آگاهانه و بی‌چشم‌داشت، به‌مثابهٔ بُعدی از روح کمونیستی، در جریانِ جهش بزرگ رو به جلو، سریعاً در حالِ رشد است. از این می‌توان تنها یک نتیجه گرفت، آن‌گونه که رفیق لیو شائوچی گفته است: «تنها

زمانی که کمونیسم کاملاً تحقق یابد، تنبلی نیز کاملاً از میان خواهد رفت». و این نتیجه، درست در تضاد است با نظریهٔ «کمونیسم تنبلی می‌آورد».

ما را در تلگرام دنبال کنید: @zanjarehh

蟬